

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم از جمله اصولی را که به تعبیر ایشان که در مناسبت استصحاب و بررسی بحثش راجع به استصحاب مطرح فرمودند تعبیری است که گاهی به آن اصالة الصحة فی فعل النفس می گویند در مقابل اصالة الصحة فی فعل الغیر، اصالة الصحة فی فعل الغیر را بعد از این آورده است، همان اصالة الصحة معروف، اصولا اصالة الصحة معروف اصالة الصحة فی فعل الغیر است اما اصالة الصحة فی فعل النفس همان قاعده فراغ و تجاوز است، عرض کردیم ایشان به مناسبت اصل آوردن در این جا آورده و در کتب مستقلة هم تحت عنوان قاعده فراغ و قاعده تجاوز مورد بحث قرار گرفته است.

در مطلبی را که مرحوم نائینی به عنوان مقدمه فرمودند یک مطلبش این بود که آیا قاعده فراغ و تجاوز جز امارات است یا جز اصول است؟ ایشان تمایل کردند که جز امارات باشد به خاطر این که غلبه دارد انسان وقتی مشمول کار هست آن کار را درست انجام داده است، این غلبه کاشفیت دارد پس منشا کشف دارد و ظاهرا شارع هم به این جهت، تتمیم کشف کرده است، این خلاصه نظر ایشان راجع به و بحث دومی که مطرح کردند که قاعده فراغ و تجاوز بر استصحاب مقدم است، طبیعتا مراد از استصحاب این استصحاب در تجاوز وجود شیء است، نمی دانیم رکوع انجام داده یا نه اصل عدمش است چون در حال قیام که بود رکوع انجام داده، الان در حال سجده است، نمی داند بعد از قیام آیا رکوع انجام داده است اصل عدمش است، این استصحاب عدم است و اما نسبت به قاعده فراغ هم نمی داند عمل صحیح بوده یا نبوده، اصل عدم صحت است تا اثبات بشود پس در هر دو استصحاب جاری می شود اما می گویند قاعده فراغ و تجاوز هر دو بر استصحاب مقدم است. مرحوم نائینی می فرمایند اگر بنا بشد اماره باشد وجهش واضح است چون امارات بر اصول حکومت دارند.

بعد متعرض این نکته شدند که اگر اصل بگیریم و اماره نگیریم آیا باز هم با هم تعارض دارند یا یکیش مقدم است؟ مرحوم نائینی در این جا می فرمایند که باز هم قاعده فراغ و تجاوز مقدم است. عرض کردم این نحوه تقدم در عبارات مشهور علمای ما تعبیرش، تعبیر تخصیص است ملا لا تنقض الیقین بالشک مثلا استصحاب بکن مگر جایی که در اثنای عمل باشد و از آن جز رد شدی یا بعد از فراغ. این را تخصیص گرفتند اما این آقایان حکومت حساب می کنند، البته این یک وجه است که حکومت باشد.

یک وجه متعارفی هم هست که اختصاص به این جا ندارد، اگر دو دلیل داشته باشد که جوری باشد که یک دلیل در مورد دلیل دیگر آمده به حیثی که اگر به این دلیل دوم عمل نشود و به دلیل اول عمل بشود دلیل دوم لغو می شود، این جا می گویند دلیل دوم باید عمل بکنید. مثلا استصحاب کلی است همه جا، هر چه حالت سابقه است اما جایی که در اثنای عمل باشد یا بعد از عمل، در این جا قاعده فراغ یا تجاوز قرار داده شده است. اگر این ها نباشند و رجوع به استصحاب بشود دیگر جعل قاعده فراغ و تجاوز لغو است. یا به این تعبیر و تقریر یا اصولا قاعده فراغ و تجاوز در محل استصحاب جعل شدند پس معنایش این است که جاعل این ها را بر استصحاب مقدم کرده است، نکته استصحاب نیست، این هم یک راه دیگری است.

غرض خلاصه تعبیر دیگری در این جهت است، آنی که نکته لطیف است با قطع نظر از این، این نکته خیلی متعارف است، آن نکته تخصیص هم که متعارف علما بوده، این نکته هم که در مورد آن جعل شده است، این هم یک نکته عمومی است. عمده این است که با قطع نظر از این نکته که هست آیا خود دلیل استصحاب و دلیل قاعده فراغ و تجاوز را نگاه بکنید دلیل قاعده فراغ حاکم بر استصحاب است؟ دلیل قاعده تجاوز حاکم هست یا نه؟ عمده این است و مخصوصا که این آقایان هر دو را تعبدی می دانند مثل آقاضیا و مرحوم نائینی که اجمالا عقلائی گرفته است یعنی لا تنقض الیقین بالشک این یک تعبد است، بلی قد رکع و امضه کما هو یک تعبد دیگری است، چجوری بین این دو تعبد جمع بکنیم؟ چه نکته ای دارد؟ مرحوم نائینی فرمودند

و لعل الوجه فی ذلک، موضوع استصحاب شک در بقای حالت سابقه است، البته مراد از حالت سابقه در این جا در قاعده تجاوز عدم الركوع است، شک در بقای حالت سابقه که مراد ایشان از بقای حالت سابقه عدم الركوع است چون بعد از قیام شک می کند رکوع

انجام داده یا نه پس این عبارت است چون آقاضیا یک چیزی دارد که ممکن است با همدیگر نخورد، مراد نائینی از بقای حالت سابقه بگذاریم به جایش شک در رکوع و این شک در رکوع مسبب است از شک در حدوث ما یوجب رفع الحالة السابقة یعنی در خود رکوع اگر یوجب الرفع، عدم رکوع نقیضش رکوع می شود یعنی وقتی قاعده تجاوز آمد بلی قد رکعت. شک در این که آیا عدم رکوع برداشته شده این مسبب است از شک در حدوث ما یوجب رفع الحالة السابقة، مشکل ایشان هم کلمه رفع الحالة السابقة آوردند این مشکل درست کرده است چون شک در رکوع هست یعنی در عدم رکوع شک داریم و این منشأش این است که رفع این عدم که وجود رکوع می شود. آن وقت قاعده تجاوز می گوید رکوع هست پس دیگر نوبت به آن نمی رسد، ایشان حرفش این است، حرف مرحوم آقای نائینی به حسب ظاهر.

آن وقت این سه تا قاعده مثل قاعده ید بناء علی کونها من الاصول العملية چون ایشان قبول نکردند، ید را اماره گرفتند و اصالة الصحة فی عمل الغير که خواهد آمد، بعد از این اصالة الصحة فی عمل الغير یا به تعبیر من فی فعل الغير. حالا این بعد خواهد آمد و عرض کردیم آن انصافا مثبت نیست یعنی تنزیلی نیست یعنی محرز نیست

و قاعدة الفراغ والتجاوز إنما يكون مؤداهما حدوث ما یوجب رفع الحالة السابقة،

حالت سابقه عدم رکوع است، رفع عدم رکوع یعنی به رکوع، حالت سابقه عدم ملک است ید می آید می گوید مالک است، عدم ملک را بر می دارد به ملکیت، این مراد از حکومت است، بعد در بقای حالت سابقه شک می کنیم یعنی شک می کنیم در بقای عدم الركوع، وقتی تعبد آمد گفت رکوع شده است پس دیگر این شک برداشته می شود، این خلاصه حرف مرحوم آقای نائینی است.

آقاضیا خب اشکال می کند چون وجود و نقیضش در رتبه واحدند، تسبب بینشان است، راست است حق با ایشان است، سبب و مسبب شبیه همان بحثی که در مسئله ضد مطرح کردیم که وجود ضد مقدمه است برای ترک ضد آخر یا عدم ضد مقدمه است برای وجود، یا دو طرف را قبول نکنیم. آقایان در آن جا حتما یاد مبارکتان باید باشد که گفتند مقدمه نیست، عین همان است و آن جا کرارا این مثال هم زدیم من الان به این ساعت که مقابل من است استقبال می کنم، وقتی استقبال این ساعت کردم استدبار این دیوار کردم لکن نه

این که یکیش مقدمه دیگری است، عین هم اند. این این طور نیست که من استقبال این کردم این علت باشد برای استدبار حائط، این استقبال و استدبار عین هم اند، بینشان دو رتبه ندارند، تقدم و تاخر رتبی ندارند که سلبیت آن موجب سلبیت این بشود، گفتیم که مرحوم آقاضیا چون ایشان شوخی هم می فرمایند بالله علیک،

بالله علیک! ان بقاء عدم الشیء

این بقاء عدم الشیء یعنی بقای عدم رکوع یعنی استصحاب عدم رکوع

مع حدوث وجوده یعنی حدوث وجود شیء که رکوع باشد

الطارد لهذا البقاء

چون وجود غیر آن است

هل هما من غیر باب النقیضین المحفوظین فی رتبة واحدة؟

تضاد دو رتبه دارد، نقیضین رتبه شان واحده است

فأین السببیه والمسببیه؟

این تعبیر شما که یکی سبب و یکی مسبب باشد نه عین همان است یعنی شک در عدم رکوع، اگر آمد گفت رکوع هست مثل هم اند فرق نمی کند، این نه این که یکیش مسبب از دیگری باشد. خب انصافش این که حالا این جا می شود خیلی این ور آن ور زد، نمی خواهیم وارد بشوم، انصافش می شود گفت که حق با مرحوم آقاضیا است، این دو تا رتبه شان یکی است اما اگر مرحوم نائینی به جای این بقای حالت لحاظ می گفت این مشکل حل می شد، این مشکل با لحاظ حل می شد چون لحاظ حالت سابقه و لحاظ وجود این شیء، این ها نقیضین نیستند، ضدین اند، یک دفعه می گوید شما لحاظ حالت سابقه می کنید و لحاظ رکوع، اگر لحاظ رکوع کردید لحاظ حالت سابقه نشده است، این لحاظ نشدن را می شود بگوییم باب تسبب و سببیت است، می شود گفت اما عدم وجود را نمی شود تسبب گفت لذا مرحوم آقاضیا از راه دیگری وارد می شود، این تفسیر حکومت برای این ها با مشکل روبرو شده است

فالأولى في وجه الحكومة ان يقال: إن الاستصحاب ناظر إلى اثبات اليقين

اثبات نه، استمرار یقین باید می فرمود، بقای یقین

في ظرف الشك، بلا نظر منه إلى نفي الشك

استصحاب نفی شک نمی کند، استصحاب بقای یقین است، خوب است که مرحوم آقاضیا با ما در این جا موافق شدند اما ما تعبیر

دیگری کردیم استصحاب توسعه یقین بقاء، تنزیلا و تعبدا و مجازا. یکمی باهم موافق شدیم

بلا نظر منه إلى نفي الشك كما توهم، وقاعدة التجاوز ناظرة إلى نفي الشك

فشکک لیس بشیء، دیروز عرض کردیم این نحوه حکومت بین این ها متعارف است، حالا چرا مرحوم آقای نائینی از این راه مثل لا

شک لکثیر الشک، این مثل همان است چه فرق می کند چون آن جا دارد که می گوید، یعنی روی تصور این ها عرض میکنم نه این

که واقعش این طور است، در آن جا می گوید من شک فی الثلاث و الاربع بعد می گوید لا شک لکثیر الشک، این جا هم می گوید

لا تنقض اليقين بالشك، شک را می بیند، یقین را می بیند می گوید این یقین تو به خاطر شک دست بردار، آن وقت یقین در این جا

عدم رکوع است، قیام است، آن وقت می گوید لا تنقض اليقين، این جا در دلیل قاعده تجاوز می فرماید شکک لیس بشیء، این شک

هیچی نیست، این شکک لیس بشیء با لا تنقض اليقين بالشك نسبتشان نسبت حکومت است، می گوید تو اصلا شک نداری.

و انه ليس بشيء ولو بملاحظة الغاء احتمال الخلاف

آن احتمال خلاف را الغا بکند

و الجری علی وفق احتمال الوجود

این احتمال خلاف یعنی عدم رکوع، احتمال می دهد رکوع به جا نیآورده شده است، نه جری بکند بر احتمال وجود یعنی وجود رکوع،

جری او بر وجود رکوع باشد، این یک نکته.

نکته دیگر: این نکته را چون در حاشیه سابق هم تکرار کرد، ایشان در این جا هم دو مرتبه تکرار می کنند

بلا نظر فيه أيضا إلى (تتميم) كشفه

آن کاشفیت تتمیم نکرده است

کی یصیر اماره

لذا هم اماره نیست.

یعنی به عبارتة اخرى مرحوم آقای نائینی فرمودند یک غلبه وجودی دارد این کاشفیت دارد، شارع آمده این را اعتبار کرده است تتمیم کشف است، می شود اماره. آقاضیا جوابش چه بود؟ درست است کشف دارد لکن شارع این کشف را الغا کرده است، شک را فرض کرده است، این که شک فرض کرد الغای آن مقدار کشف است، این اصل می شود. این دیروز گذشت، این را هم دو مرتبه ایشان تکرار می کند

بلا نظر فيه أيضا إلى (تتميم) كشفه

که عرض کردم ایشان در مسئله حجیت اماره و حجج مرحوم آقای آقاضیا با مرحوم آقای نائینی و آقای خوئی هر سه مبنایشان اصولا تتمیم کشف است و عده زیاد دیگر قاعدتا نمی خواهد من اسم بیاورم، شاید بشود گفت مبنای معروف در بین نجفی ها و این مکتب نائینی و این ها، این مکتب متاخر اصولی شیعه مبنایشان تتمیم کشف است.

پس اولاً ایشان ادعای کشف را قبول دارد، نائینی روی ادعای کشف تامل می کند و نتیجه می گیرد اماره است، ایشان می گوید نه کشف هست، شارع کشف او را نگاه نکرده است، اصلاً آن مقدار کشف را الغا کرده است، شارع نگاه کرده، پس می شود اصل عملی. این یک نکته.

نکته دوم این که چرا این اصل عملی بر استصحاب مقدم است ایشان از این راه وارد شده است که لا تنقض اليقين بالشك، آن وقت شك ليس بشيء پس تو شك نداری، آن وقت ایشان می گوید مفاد دلیل استصحاب هم یعنی بقای یقین، پس یقین تو باقی است، وقتی می گوید شك نداری یعنی این می آید می گوید تو اصلاً شك نداری پس بنابراین آن حالتی که ایشان می گوید جری عملی

.....

بکند به ملاحظه الغای احتمال الخلاف، آن احتمال خلاف که رکوع انجام داده باشد آن را دیگر باید از آن دست بردارد و بنا بگذارد بر وجودش، جای لا تنقض الیقین بالشک است، چون نظرش بقای یقین است، این جا آمده گفته اصلا شما شک ندارید، این موجود است پس دیگر یقین سابق شما برداشته شده است، البته آقاضیا هم فهمیده است که این بیان هم کافی نیست، این بیان هم مشکل دارد و لذا ایشان فرموده است که و مع الاغماض عن ذلك، فلا محيص من التقريب الآخر، اگر این را هم نتوانستیم از راه فنی درست بکنیم از آن نکته، نکته هم همان چیزی است که در عبارت نائینی است که من نخواندم، الان می خوانم

و إن أبيت عن ذلك كله، فلا إشكال في أن قاعدة الفراغ والتجاوز وردت في مورد الاستصحاب

این یک قاعده دیگر. این قاعده این طوری می شود: فلو قُدم الاستصحاب عليها تبقى القاعدة بلا مورد چون هر جایی که قاعده فراغ و تجاوز باشد استصحاب هست لذا برای این که لغویت لازم نیاید و به قاعده فراغ عمل بشود می گوییم بر استصحاب مقدم است، آقاضیا هم همین را می گوید، آخرش می گوید همین راه، آخرین راهی که می رود این است.

این تا این جا خلاصه مبانی این دو بزرگوار مقدمات، یک: قاعده فراغ و تجاوز اصل است یا اماره، نائینی می فرماید اماره است چون این غلبه دارد، یک حالت عرفی است که اگر انسان یک عملی را انجام می دهد در حین عمل ملتفت است درست انجام می دهد و این حالت عرفی هم در روایات تایید شده است، هو حین يتوضأ اذكر منه بعد الوضوء، پس شارع این را قبول کرده است، این اذکریست را قبول کرده است و این تتمیم کشف کرده لذا اماره می شود.

عرض کردیم مرحوم آقای خوئی هم عقیده شان همین است و اصولا قاعده فراغ را عقلائی می دانند که شارع همان قاعده عقلائی را امضا کرده است و لذا ایشان نظر مبارکشان این است که این امضا هم به مقدار ما عند العقل است و آن مقداری که ما عند العقل است جایی است که التفات باشد، اگر در حین عمل التفات نباشد عقلا دیگر قاعده فراغ جاری نمی کنند. مشهور علما این است که نه توسعه شارع تعبدش اوسع از ما عند العقل است، عند العقل قید التفات هست لکن شارع قید التفات ندارد، شکک لیس بشیء می خواهد

التفات باشد یا نباشد، این اختلاف است بین مرحوم آقای خوئی و مشهور، مشهور قید التفات را نیاوردند، می گویند قاعده فراغ و تجاوز مطلقاً جاری می شود، حین عمل ملتفت باشد یا نباشد.

آن وقت جواب آقازیا این است که درست است که کشف هست لکن شارع این کشف را الغا کرده است و بنا به این گذاشته است که شما شک دارید، نمی دانید چون شک دارید و نمی دانید شارع در این جا وظیفه قرار داده مثلاً این که آن عمل را انجام دادید این در قاعده تجاوز، چون عرض کردیم در قاعده تجاوز اصطلاحشان شک در وجود است، در باب قاعده فراغ شکشان در صحت موجود است نه در وجود، یک دفعه شک در وجود رکوع است یک دفعه شک در صحت عملی که از شما صادر شد، فرق بین قاعده فراغ و تجاوز

این خلاصه حرف مرحوم نائینی.

پرسش: با وجود نصوص چطور می گوید شارع این کشف را الغا کرده است؟ با بودن این نصوص که نشان می دهد شارع امضا کرده چطور ایشان منکر این است و می گوید الغا کرده است؟

آیت الله مددی: نه دیگر شارع الغا کرده است یعنی شارع نیامده روی کاشفیت حساب بکند، شارع آمد فشکک لیس بشیء، ببینید شک دارید، شکتان چیست؟ فرض جهل می کنید، می خواهد بگوید جهل شما چیزی نیست، این شک شما هیچی نیست.

این خلاصه کلام مرحوم آقازیا و نائینی.

و إلا وجه تقدم قاعده فراغ بر استصحاب، عرض کردیم یک قول تخصیص است، یک قول همین نکته ای است که الان عرض کردیم حکومت است به این معنا یعنی تخصیص هم به این معنا که اگر به قاعده فراغ عمل نکنیم دیگر مورد ندارد یعنی استصحاب چون تمام موارد قاعده فراغ استصحاب است و یا نکته ای که مرحوم نائینی نقل کردند و بعد هم آقازیا نکته دیگری را گفتند.

این خلاصه بحثی که در این دو صفحه این دو بزرگوار فرمودند که آیا این ها قابل قبول هست یا نه.

خدمتتان عرض کنم که مطلب اول این که قاعده فراغ و تجاوز یک جهت کشف دارد، من معتقدم یک مقداری این جا هم مرحوم آقاضیا و هم مرحوم آقای نائینی چون آن ریزه کاری های اساسی به ذهن ما در اصول، اصول عملیه واقعا خیلی ریزه کاری های خاص خودش را دارد، روشن نشده این حرف پیش آمده، ببینید در امارات کشف هست به قول آقایان، ما امارات را به عنوان کشف نگاه نکردیم، به عنوان تعامل با حد الواقع که شما را به واقع برساند، نکته اساسی در امارات این است.

پرسش: چه فرقی بین حد الواقع یا کشف الواقع است؟

آیت الله مددی: کشف چون طریقت دارد، نکته واقع است، کاری به عنوان کشف نیست چون واقع را می بیند لذا اگر این کاشف خراب بود یا خلل داشت باید شما دنبال واقع بروید اما در باب اصول فرض بر جهل به واقع است، اصلا در باب اصول و لذا در اصول عملیه جهل یا شک موضوع است، اصلا موضوعش شک به واقع است، اصلا وقتی اصل قرار می دهد جایی است که شما واقع را نمی دانید، آن جا برایتان اصل قرار می دهد. این یک نکته را در نظر بگیرید.

آن وقت واقع و رسیدن به واقع یا به تعبیر آقایان کشف، این در حقیقت دو جور است، به نظر من منشا اشکال این شده است، یک دفعه شما به خود واقع می رسید، یک دفعه شما یک عنوانی می آورید که از آن عنوان می خواهید واقع را کشف بکنید، این دو تا با همدیگر فرق می کند، این که شما به واقع برسید مثل این که بینه بیاید بگوید این ملک دیگری است، این غصب است، شما در این جا بینه را نگاه نمی کنید، حیثیت او را، این کانما کلام بینه را شما به این عنوان نگاه می کنید که این طریق به واقع است، این واقع را شما دارید می بینید، معنای بینه این است، معنای بینه اصولا این است که مثلا شما بگویید که این غصب است به لحاظ خبر بینه، به لحاظ شهادت عدل و لذا ما عرض کردیم در باب امارات لحاظ نیست، حیثیت نیست. در باب امارات وصول به واقع است، لحاظ ندارد، حیثیت ندارد اما یک نحو دیگر کشف هست که ظاهرش کشف است اما نه به عنوان واقع بلکه می آید یک عنوان می دهد از طبق آن عنوان واقع را برایتان تطبیق می کند مثل همین غلبه که ایشان گفت، ببینید دقت بکنید اگر غالبا انسان کار هایی که انجام می دهد در حین عمل ملتفت باشد کارش درست است. غالبا این طور است، شما می آئید می گوئید من نمازی که خواندم حالا بعد از

.....

فراغ یا در سجده شک در رکوع کردم من این رکوع را انجام دادم، چون غالبا وقتی انسان مامور به یک اجزائی است، وقتی مامور به یک اجزا است و یک تسلسلی دارد به جزء پنجم رسید عادتاً جزء چهارم را انجام داده است، این طوری است، طبیعتش این طوری است عادتاً، غالبا. یعنی شما می آئید می گوئید این شخص دارد نماز می خواند، می داند نماز اولش تکبیر است، بعد حمد و قل هو الله احد است، بعد رکوع است، بعد سجود است و این در فکر اطاعت مولی هم بوده، نمی خواسته بازی بکند، نمی خواسته ورزش بکند بلکه می خواسته ورزش بکند. تکبیر و رکوع و سجود را به ذهن دارد و لذا آقایان دارند که اگر الان در سجود است شک در رکوع می کند لکن در عین حال هم اصلاً شک در اصل نماز می کند، اصلاً مشمول نماز شد یا نه، اصلاً این وارد نماز شد که الان به سجود رسیده است؟ یا شاید دارد سجده می کند، سجده شکر می کند، اصلاً شک در اصل ورودش، آن جا قاعده تجاوز جاری نمی شود. این قاعده تجاوز نکته اش این است که عملی را که، این عمل یک عنوان خاص دارد یعنی این عمل دارای اجزائی معین است، این اجزاء هم جا دارند یعنی یک رابطه ای دارند مثل نخ تسبیح این ها را به هم وصل می کند، این عمل یک ترتیب دارد. این ترتیب را الان رسیده به جز چهارم شک می کند در جز سوم، بله این متعارف عقلاً این هست، این حالت را که نگاه می کند می گوید من رکوع جز سوم را انجام دادم. غالبا این طور است، این بحث این است که آیا این اصلاً کشف هست یا نه؟ نائینی این غلبه را کشف گرفت، مرحوم آقازیا گفت شارع این الغای کشف کرد، گفت اگر در رکوع شک کردی الغای کشف است، تفسیر بنده صاحب تقصیر این است که این کشف خودش کشف واقعی نیست، وقتی شما از راه یک عنوان بخواهید کشف بکنید کشف حیثیتی است، من حیث این که شما در یک عمل هستید از این جهت نگاه می کند و إلا اگر فرض کردیم ربطی ندارد من این جا نشستم، نمی دانم آیا مثلاً فلان مطلب نامه را نوشتم یا نه، بگویم اصل بر این است که نامه را نوشتم، چه ربطی به نامه نوشتن و نشستن من هست؟ این یک چیزی نیست که اگر من در یک عملی که قبل از این عمل به طور عادی انجام می دادم خب طبیعتاً انسان صبح بلند می شود می رود وضو می گیرد نماز می خواند یک چیزی که بینشان تسلسل نیست، ترابط نیست، این چه کشفی هست؟ این کشفی که ما داریم ما غلبه داریم؟ منشا این غلبه این است، ایشان درست است که غلبه می گوید، راست هم هست لکن منشاش این است که عقلاً می آیند می

گویند شما یک عملی دارید وارد آن عمل هم قطعاً شدید، حواستان هم بوده که آن را انجام بدهید، یک جزء سومش محل کلام است فعلاً در جز چهارم هستید، این مجموعه صورت ذهنی را که پهلوی هم می گذارید می شود بلی قد رکعت، این مجموعه. آن وقت کشفی که از مجموعه می آید این کشف حقیقی نیست، این کشف حیثیتی است

پرسش: همه این امارات این جوری اند

آیت الله مددی: امارات حیثیت ندارند.

پرسش: بینه ای هم که فرمودید همین است

آیت الله مددی: نه ابداً

پرسش: شارع الفا کرده است

آیت الله مددی: و لذا در قاضی مثلاً این جوری نیست، قاضی موضوعیت دارد، بینه موضوعیت ندارد و لذا آن شبهه ای را که ما عرض کردیم که اگر بینه مفید و ثوق و اطمینان نباشد یعنی جعل حجیت برای چیزی که شانش طریقت صرف است مشکل است واقعاً مشکل است و لذا هم عرض کردیم چون اجماع قائم هست، کل علمای اسلام که بینه را در موضوعات خارجی حجت می دانند و إلاً جای شبهه هست، فرق نمی کند بینه و غیر بینه، چرا؟ چون شان بینه حیثیتی نیست، شان قاضی حیثیتی است، موضوعی است اما شان بینه حیثیتی نیست، چون شان بینه حیثیتی نیست مثلاً اقرار، اقرار کاشف است، وقتی می گوید این ملک است کاشف است لکن شانش کاشفیت لازم است متعدی نیست و لذا اقرار در حق خودش نافذ است در حق دیگران نافذ نیست، این نکته خیلی. من معتقدم که این روی ظرافت نکته کار نشده است، غلبه هست اما غلبه کجاست؟ نه در هر جایی که شما در یک فعل سابق شک کردید بنا به وجودش بگذارید، چنین چیزی نیست، همچنین غلبه ای را ما نداریم، آن غلبه ای که در سیره عقلاً هست این است، این مطلب درست است، جایی است که یک مجموعه ای است که ترتیب دارد و إلاً اگر هم ترتیب نبود باز هم کشف نمی کردیم، شما اجزای سابق را هم می دانید در آن عمل وارد شدید، اجزای سابق هم انجام دادید، جزء یک و دو را هم انجام دادید، سه اش مشکوک است، چهارم را هم

دارید انجام می دهید. این جا می آید می گوید بلی قد رکعت، آن وقت این جا به رکوع از کجا رسیده است؟ از آن هیئت مجموع، از این که قبل انجام دادید، از این که بعدی را انجام دادید، دارید بعدی را انجام می دهید پس این می آید رکوع را که مشکوک است در این حالت، شما می گوئید در این حالت غلبه پیش عقلا برای این است که انجام، راست هم هست، درست هم هست لکن مهم تفسیر ما عند العقلاست، ما معتقدیم خلاصه اش این کشفیست که در این جاست یک کشف ابداعی است نه ادراکی، در مثل بینه کشف ادراکی است. قاعده ید هم همین طور است، مشکل قاعده هم همین بود، شما در قاعده ید تصرف می بینید، این تصرف غالبا می خورد به ملکیت لکن تصرف یعنی ملکیتی که از ناحیه تصرف است، این غیر از این است که شخص یک دفعه رفت هیزم را از کوه کند و آورد، آن جا خود ملکیت را می بینید یا بینه شهادت بدهد. آن نکته اساسی این است که آن کشف را لحاظ نکند. آقاضیا می گوید این کشف را الغا کرده است، حالا نکته روشن شد، چون ابداعی است قابل الغاست یعنی آقاضیا روی این نکته نرفته که چرا الغا کرده چون این کشف ابداعی است، کشف ابداعی قابل الغاست اما کشف ادراکی قابل الغا نیست. دو نفر آمدند گفتند این غضب است این که قابل الغا نیست اما بیاید بگویند نه، حرف آقاضیا درست است، انصافا ایشان هم تنبه خوبی دارد، بهتر از مرحوم نائینی است اما باز به نظر من تحلیل دقیقی را نتوانستند ارائه بدهند، اینی که ایشان آمده گفته غلبه، درست است این غلبه درست است لکن شما از راه غلبه اثبات وجود رکوع می کنید، این غلبه ای که هست مال مطلق عمل نیست، در جایی این غلبه هست که قبلش و بعدش و هیئت ترکیبش را در نظر می گیرد این جا می آید می گوید کشف پس این کشف شد حیثیتی، کشف حیثیتی اصول است، امارات نیست. اینی که آقاضیا می گوید شارع الغا کرده درست است چون کشف حیثیتی است قابل الغاست، کشف ابداعی است، کشف ابداعی قابل الغاست و لذا در جایی که رابطه نیست، مجموع نیست آن جا اصلا غلبه ای وجود ندارد. فرض کنید شما از راه که آمدید احتمال می دادید مثلا در راه جایی ماشین رد شده پول عوارض را دادید یا نه، می گوئید بنا می گذارم که دادم، چه نکته ای دارد؟! مگر یک نکته ای باشد که شما حتما از این راه آمدید قاعدتا حتما باید پول را بدهید، مجموعه مقدمات را پهلوی هم بگذارید تا نتیجه بگیرید که انجام شده است، اگر آن مجموعه مقدمات را نگذارید اثبات انجام نمی کند اما در باب بینه شما مقدمات پهلوی هم نمی گذارید،

گفت این غصب است غصب است تمام شد. این می شود من اسم این را گذاشتم کشف ادراکی در مقابل کشف ابداعی یا همان تعبیر اول ما، کشف تام یعنی نکته ای نمی خواهد و کشف حیثیتی یعنی می آید یک عمل را در نظر می گیرید شما از این عمل فارغ شدید می گوید غالباً این طور است که وقتی شما عمل را انجام می دهید در حین عمل بیشتر ملتفت است، درست هم هست، نمی خواهم بگویم این غلبه نیست، خوب دقت بکنید، نمی خواهم بگویم این غلبه نیست، این غلبه هست لکن این غلبه کشفش چیست؟ تامل بکنید! سرّ این که آقازیا می آید می گوید اصل عملی است با این که این کشف هست راهش را آن گرفته، ما به نظر ما چون کشفش حیثیتی است، اصل عملی می شود و این هم واضح است یعنی فرمولی که داریم کاملاً واضح است.

آن وقت طبیعتاً چون در آن کشف هست اصل محرز می شود، اگر در آن فقط جری عملی بود می شود اصل غیر محرز می شود اما چون کشف هست به اصطلاح ایشان و شان کشف نظر به واقع است لذا حرف مرحوم آقای نائینی هم حرف خوبی است، اصولاً در اصول محرز انکشاف هست کشف نیست، ای کاش مرحوم نائینی این مطلب را این جا هم می گفت.

پرسش: این جور که شما می فرمایید که کشف ابداعی است و بین کشف ادراکی است علی القاعده با این بیان کشف ادراکی باید بیشتر ما را به واقع برساند تا کشف ابداعی، در حالی که

آیت الله مددی: نه این که برساند، کشف کارش رساندن نیست، کشف کارش ارائه واقع است، وسیله رساندن نیست لذا قطع طریقی است موضوعی نیست که وسیله باشد.

و لذا ایکاش مرحوم نائینی به جای کلمه این که گفت غلبه کشف می آورد می گفت انکشاف الواقع، اگر گفته بود مشکل حل بود. پرسش: ما از بیرون که می فهمیم طبق فهم عرفی می گوئیم حتی یک کاری مقدماتش انجام شده این بیشتر ما را به واقع می رساند

تا آن

آیت الله مددی: به واقع می رساند لکن از دید کل نگاه کردیم یعنی مقدماتی را که نگاه کردیم و آن را دیدیم، آن مقدمات این عمل رابطه دارد، من وارد عمل شدم، جز قبلی را انجام دادم، این مجموعه را شما پیش هم می گذارید می گوئید پس من رکوع انجام دادم گس کشف حیثیتی می شود.

پرسش: الغا و ابداع در این جا یعنی چه؟

آیت الله مددی: مراد مرحوم آقاضیا از الغا: می گوید شارع گفته شک، فشککت، پس تا شک گفت یعنی آن کشف شما را نگاه نکرد، آقاضیا از این راه وارد می شود. من می گویم همان حرفی که ما سابقا از مرحوم نائینی نقل کردیم که حتما یادتان هست، ایشان گفتند در یقین چهار خصلت هست، یکی این که صفت خاصی است، دو این که کاشف از واقع است، کشفیت دارد و کاشفیت دارد، سه انکشاف الواقع است، چهار جری عملی است. و در امارات معتبره سه جهت هست آن صفت که نیست چون حالت یقین نیست، یکی کاشفیت عن الواقع است و یکی انکشاف الواقع، یکی هم جری عملی است و در اصول محرزه دو تا هست، چون اصول اصل عملی است آن صفتیت ندارد و کاشفیت هم ندارد اما انکشاف الواقع است. و در اصول غیر محرز فقط جری عملی است، ما این حرف را از نائینی نقل کردیم و چند بار هم عرض کردم یک شبیه این با سه حالتش در کلمات آقای خوئی در یک جایی از اصول آمده است، البته خودشان گفتند نه از نائینی، من این مطلب را از آقای بجنوردی از نائینی نقل می کنم، عرض می کنم در کتاب خود فوائد الاصول هم ندیدم، یادم نمی آید در نوشته های منتهی هم ندیدم در حرف های مرحوم آقای بجنوردی که چاپ کردند، در منتهی ندیدم، اما این مطلب را شفاها از ایشان شنیدم، از مرحوم آقای بجنوردی نقلا از آقای نائینی، حالا اگر نائینی به این جا می گفت غلبه کشف بیاورد، بگوئید غلبه انکشاف الواقع حرف درست بود یعنی شما در این غلبه می بینید که رکوع انجام شده نه کاشف بر رکوع دارید، این حالات را پهلوی هم بگذارید آن وقت این اصل محرز می شود، اگر نائینی آن مبنا را فرموده بودند که حتما گفتند، حالا آقای بجنوردی که از خودشان در نمی آوردند یعنی خلاصه حرف من اگر بخواهیم با حرف نائینی، پس اگر بخواهیم روی حرف نائینی رحمه الله، خودشان نفرمودند، من عرض می کنم، اگر ایشان می فرمودند غلبه انکشاف الواقع می آورد نه کاشف از واقع. این حرف

خوبی بود و انکشاف واقع خصائص اصل محرز است یعنی ایشان می گوید اصل به معنای جری عملی نیست، راست می گویند، در باب قاعده تجاوز اصل عملی اصل غیر محرز نیست، در ید اصل محرز نیست، این نیست که شما فقط جری عملی بکنید. در مثل ید ملکیت می بینید، در مثل ید این نیست که فقط جری عملی، این حرف درست است پس خلاصه بحث این شد، خلاصه ای که من می خواهم بحث بکنم قاعده فراغ و تجاوز و قاعده ید این ها جز اصول محرز هستند، بله اصالة الصحة فی فعل الغير جز اصول محرز نیست، البته ایشان قبول کردند هست، بنده قبول نمی کنم، إن شاء الله بعد عرض خواهم کرد که قاعدة اصالة الصحة فی فعل الغير این جز اصول محرز نیست پس این راجع به امر اول که آیا اماره است یا اصل است.

و آن روایت هو حین يتوضا اذکر منه، روایت واحده هم بیشتر نیست، به قول آقایان فکر می کنم ابن بکیر باشد، جز موثقات، عده ای از اصحاب ما هم که به موثقات عمل نمی کردند و غیر از آن جهت هم انصافا لسانش لسان حکمت است و لسان علت نیست، ادات علت هم ندارد. یک نوع تقریب است لذا ما عرض کردیم یک مطلبی گاهی تقریب است این به حکمت می خورد، یک مطلبی تعلیل است این به علت می خورد

و صَلَّى الله على محمد وآله الطاهرين